info@payamdaily.ir

نخستین روزنامه صبح البرز

پیام آشنا

شماره ۱۷۹۱
دوشنبه / ۲۷ بهمن / ۱۳۹۹
۳ / رجب / ۱۴۴۲
15 / February / 2021

صاحب امتیاز: موسسه همگامان اندیشه زمان
مدیرمسئول: محمود حیدری سردبیر: زاهره حیدری
نشانی: کرج، بلوار توحید، خیابان فرهنگ، جنب کانون کارشناسان، روبه‌روی ماه‌گستری
تلفن: ۲۲۵۲۳۲۳۸-۲۲۵۲۳۲۳۲-۰۲۶ فکس: ۲۲۵۵۲۸۳۸
فکس اینترنتی پیام آشنا: ۰۲۱-۸۹۷۶۶۷۲۹
امتیاز در طرح ارزیابی کیفی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی: ۴۲/۴۶
چاپ: کارگر

کافه پیام

برای انعکاس نظرات و گلایه‌ها و پیشنهادات خود درباره مسائل البرز با پیام آشنا تماس بگیرید

۳۲۵۵۳۸۳۸
۳۲۵۴۱۴۹۵
۰۹۰۱۴۰۴۸۳۳۳

قاب سبز

جوادسمنگانی

هستند روستاییانی که افکارشان مانند چشمه‌های زلال پاک وپاک است و گاهی فقط برای دلگرمی دیگر مردم آبادی دست به کارهای زیبا می‌زنند؛ یکی مثل همین محمد حسنی نشتروندی که چه ذوق و شوقی برای نوشتن شعر دارد و فقط هم برای اهالی با ذکر نامشان یا جزئیات و زوایای روستا غزل سرایی می‌کند. با آقای محمدحسنی آشنا شدم و چقدر لذت بردم از سادگی اشعار ایشان و از آنجا که جلی برای چاپ شعرهایش در جزورنامه پیام آشنا سراغ نداشتم که می‌دانم همیشه در پی تشویق اینگونه استعدادهاست، برایشان این شعر را ارسال کردم. با سپاس از کلیه عزیزان در دفتر این روزنامه وزین.

قصه روستا

در این ده پیرمردی هست بیمار
نه زن دارد نه فرزندی فداکار
شب و روزش در آن خانه گرفتار
نه از آفتاب نالید نه از شب تار
آره اون پیرمرد الان غریبه
تن بیمار اون دست طبیبه
اگر فکر می‌کنین اهل ده ماست
ملاقاتش برین اون خیلی تنهاست
برادر مجتبی آب‌پلش روستاست
تو آب‌پلشی کوچه اون یک اوستاست
تو هر وقت که پری شلنگ به دسته
نه از کارش پشیمونه نه خسته
یک وقت‌هایی می‌شینه روی دیوار
کنارش چند تا دونه مرد بیکار
دو تا ماشین که رد می‌شه از اونجا
دوباره مجتبی یا می‌شه از جا
رقیبی اون نداره لیگ برتر
فقط ممدل دو تا خونه جلوتر
شلنگ خون شد دلش از دست این مرد
ز بس که کوچه‌ها رو آبپاری کرد
خدایا شیر و آبش هردو خستن
کلنگی مردم فلکه‌ها رو می‌بستن

محمدحسنی‌لشترودی

یادداشت

یادی از عباس جوانمرد

ویژگی‌ای که عباس جوانمرد را خاص می‌کرد همان جوانمردی بود. جوانمردی فارغ از آنچه در ذهن مردم و در جامعه است در تئاتر معنا و مفهوم خاصی پیدا می‌کند؛ اینکه یک کارگردان و نویسنده تئاتر ویژگی‌های شخصیتی ملی خودش را حفظ کند و بر آن اصرار بورزد و پافشاری کند.

عباس جوانمرد حتی زمانی که سال‌ها در ایران نبود افکار بیش از زمانی که در ایران حضور داشت علاقه‌مند به ایران بود و به فرهنگ ملی ایران وابستگی داشت و مراقب تئاتر ایران بود. حتی دورادور او جوقاقی را که در این رشته فعالیت می‌کردند تعقیب می‌کرد و کارهایشان را می‌دید و کارگردان‌ها و نویسنده‌هایی را که این جنبه از ویژگی‌ها را در کارهایشان بطور قوی داشتند تشویق می‌کرد. این ویژگی هنرمند را نزد آحاد مردم و بویژه نزد کسانی که با تئاتر آشنایی دارند دوست داشتنی می‌کند.

عباس جوانمرد بطور عملی سال‌های سال از صحنه تئاتر دور بود اما عطف توجهش به کارهای قدیم و حضور حسی و دلشی که نسبت به تئاتر ایران داشت او را دوست داشتنی می‌کرد. بگذریم از اینکه هر کسی که کمتر در صحنه باشد و پس از دوره‌ای فعالیت پررنگ ناگهان غیب، شود خودبه‌خود مورد توجه قرار می‌گیرد و این ویژگی در تئاتر برعکس مشاغل دیگر است. چون انگار این هنرمند بی‌آزار است اما کسی که کار می‌کند مورد حسادت و نقد و بررسی‌های درست و غلط قرار می‌گیرد. کسی که زمان درازی در تئاتر فعال بوده اما ناگهان از صحنه دور می‌شود مورد توجه قرار می‌گیرد اما جوانمرد ویژگی‌هایی داشت که او را شایسته این توجه می‌کرد. این ویژگی اسم و رسم او بود. هم نسبت به کار تئاتر به طور اخص بسیار عاشقانه کار می‌کرد و هم تئاتر ایرانی را به معنای تئاتری که فرهنگ ایرانی را در بطن خودش داشته باشد حمایت می‌کرد و به آن علاقه داشت.علاقه‌ای که واقعی بود و همیشه بیانش می‌کرد. عباس جوانمرد همیشه در جریان تئاتر ایران و نسبت به آن دغدغه‌مند بود و همیشه این روحیه ملی‌گرایی خودش را ابراز می‌کرد؛ با دلایل و استدلال‌های محکم و قوی. کارکرد ملی بودن عباس جوانمرد اثری است که از او در تئاتر ایران باقی مانده است. کارکرد ملی به‌عنوان هنرمندی که تئاتر ایران رابطور مستمر پیگیری می‌کند و حتی زمانی که روی صحنه نیست به‌عنوان تماشاگر در صحنه حضور دارد. کسی که خودش را کنار نمی‌کشد و همیشه حضور دارد؛ چه روی صحنه و چه در پس صحنه. این‌ها ویژگی‌های بسیار مثبتی است که هنرمند را محکم و دوست داشتنی می‌کند.

تاجبخش فنائیان
کارگردان و استاد تئاتر

فال روز — امروز با حافظ

نه حافظ می‌کند تنها دعای خواجه تورانشاه
ز مدح آصفی خواهد جهان عیدی و نوروزی
جنابش پارسایان راست محراب دل و دیده
جبینش صبح خیزان راست روز فتح و فیروزی

خوراک

منم و عکس تو در قاب و نگاهی خسته
چشم من سوی لب بسته ی یک تصویر است

شهریار

اذان — اوقات شرعی فردا

اذان صبح	طلوع آفتاب	اذان ظهر	غروب آفتاب	اذان مغرب
۰۵:۳۹	۰۷:۰۶	۱۲:۲۲	۱۷:۳۶	۱۷:۵۴

برگه

امید در زندگی بشر چنان اهمیت دارد که بال برای پرندگان.

ویکتورهوگو

یادداشت

خوشبختی ما را کم کنید!

مرتضی رویوند

در یک شهر در روزگاران قدیم همه‌چیز سر جایش بود و همه مردم خوشبخت و شاد بودند. مردم شهر هیچ غصه‌ای نداشتند و از زندگی هر چه می‌خواستند، داشتند. غذای باکیفیت، پوشاک مناسب، آب و هوای عالی، خودرو، ویلا و کلا هر چیزی که باعث خوشبختی می‌شود. در واقع مردم آن شهر هرم مازلو را تمام کرده بودند و دنبال هرم‌های دیگر بودند.

تا آنکه مردم شهر دیدند این گونه که همه زندگی‌شان روی روال است، زندگی‌شان هیجان ندارد. نزد مسئولان رفتند و گفتند: «می‌شود کمی از خوشبختی ما کم کنید؟» مسئولان مهربان با اکراه پذیرفتند. قدم نخست آن بود که همه چیز را گران کنند. در گام نخست بیست‌درصد و در ادامه پنجاه‌وسه درصد همه‌چیز، گران شد. اما آنقدر خوشبختی مردم زیاد بود که باز هم لبخند بزنند. مسئولان شهر خیلی دلسوزانه بسیاری از شاغلان را بی‌کار کردند و شصت‌درصد اهل بیکاران شهر افزایش یافت. مردم همچنان با قدرت به زندگی ادامه دادند. مسئولان دلسوز برای ایجاد هیجان بیشتر برای مردم هشتاد درصد خانه‌های مردم را گرفتند و همه مستاجر شدند. گام بعدی آن بود که مسئولان تعداد زیادی دزد را استخدام کردند تا از مردم دزدی کنند.

کمی از خوشبختی کم شده بود اما مردم هنوز لبخند می‌زدند. کمی بعد، مسئولان، آب را آلوده کردند و و مردم دیگر آب با طعم گِل می‌نوشیدند. خوشبختی کم شده بود اما هنوز بود. مدتی بعد برخی کالاها را احتکار کردند و مردم با قحطی مواجه شدند. تحمل مردم تمام شد و به مسئولان گفتند: «قربان دستتان! همین‌قدر کم کردن خوشبختی برای ایجاد هیجان کافی‌ست!» اما مسئولان گفتند: «قبول نیست! شما هنوز زنده‌اید! شما به هیجان بیشتری نیاز دارید!»

مسئولان برق را قطع کردند، سیستم حمل و نقل عمومی را خراب کردند، پول مردم را با فریب از آنها گرفتند و اینگونه خوشبختی مردم را کم و کمتر کردند اما مردم هنوز زنده بودند! مسئولان که دیدند این مردم خیلی در مقابل ناملایمات قوی هستند تصمیم مهمی گرفتند. ماده‌ای را در هوای شهر منتشر کردند که مردم به راحتی از خوشبختی دور شوند و آهسته بمیرند!

در تاریخ به سرنوشت آن شهر اشاره نشده است!

خبر

ترجمه فرانسوی داستان‌های کوتاه نویسندگان ایرانی درباره عشق چاپ شد

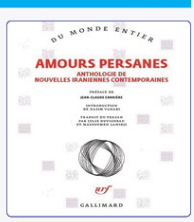

کتاب «عشق ایرانی» شامل مجموعه‌ای از داستان‌های ۱۷ نویسنده ایرانی به زبان فرانسوی بعنوان توسط انتشارات گالیمار در فرانسه منتشر شده است.

به گزارش پیام آشنا به نقل از مهر، این کتاب ۱۷ داستان از نویسندگان ۳ نسل اخیر ادبیات داستانی معاصر ایران را شامل می‌شود. پیشگفتار آن به قلم ژان کلود کری‌یر، نویسنده و فیلمساز فقید فرانسوی، نوشته شده و داستان‌ها نیز با گزینش و انتخاب نسیم وهابی و علیرضا غلامی گلچین شده‌اند. داستان‌ها با توجه به کارنامه و به عبارت دیگر به ترتیب سن نویسندگان چیده شده و هر داستان با معرفی کوتاهی از نویسنده همراه است.

نیمی از نویسنده‌های این کتاب خارج از ایران زندگی می‌کنند و برخی از آن‌ها نویسنده‌های دوزبانه‌اند. اما همه نویسندگان مجموعه «عشق ایرانی» آثاری به زبان فارسی در کارنامه دارند. این کتاب داستان‌های این نویسنده را در برمی‌گیرد.

هوشنگ مرادی کرمانی (ایران)، مهرنوش مزارعی (آمریکا)، فرشته مولوی (کانادا)، امیرحسن چهل‌تن (ایران)، شهریار مندنی‌پور (آمریکا)، گیتا گرگانی (ایران)، نهال تجدد (فرانسه)، جواد جواهری (فرانسه)، فریبا وفی (ایران)، نامدار ناصر (سوئد)، نسیم وهابی (فرانسه)، پیمان اسماعیلی (استرالیا)، ملربا تبریزپور (آلمان)، علیرضا غلامی (ایران)، امیر خلوردی (ایران)، احمد حسن‌زاده (ایران) و نسیم مرعشی (ایران).

از هفده داستان این مجموعه، جز چهار داستان، هیچ‌کدام پیشتر منتشر نشده‌اند و آماده‌سازی آن سه‌سال طول کشیده است. اصلی‌ترین معیار انتخاب داستان‌ها هم، علاوه بر کارنامه نویسندگان، ظرفیت قصه‌گویی داستان‌ها در از تجربیات فرم‌گرایانه و نگاه متنوع و متفاوت به موضوع گسترده عشق عنوان شده است. ترجمه فرانسوی داستان‌ها نیز توسط ژولی دوویزنیو و معصومه لاهیجی انجام شده است.

ژان کلود کری‌یر، در بخشی از پیشگفتارش بر این مجموعه نوشته است:

«عشق، به خلاف برداشت رایج غربی، حسی نیست که به کسی داشته باشیم به قیمت دوست‌نداشتن یا دل‌رُبودن از دیگران. بر اساس آنچه از عطار و مولانا دریافته‌ام، عشق وضعیتی‌ست که اگر دچارش شویم راهی از آن دشوار است. عشق ما را فرا می‌گیرد؛ عشق به کسانی که می‌شناسیم یا نمی‌شناسیم یا مردهاند یا هنوز به دنیا نیامده‌اند: عشق به هر کس و هر چیز- و همه‌ی کار جهان بر همین مبناست. مبنای عشق، ادبیات فارسی دریافته که فقط عشق می‌تواند جهان را در دستان قدرتمندش نگه دارد. و لُوئستعه‌ای[آ نویسندگان ایرانی تایید می‌کند که با دریافت عشق است که می‌توانیم به دنیای حقیقی وارد شویم»

توزیع این کتاب همزمان با صدمین سال انتشار مجموعه «یکی بود و یکی نبود» نوشته محمدعلی جمالزاده انجام شد.

کسب و کار

تفکر ویرانگر در ابر شرکت‌ها

مدیران ابرشرکت‌ها -بزرگ و قدیمی- معمولا تعریف تقلبی از «چابکی» کارمندانشان ارائه می‌کنند و بدون آنکه قائل به کشف «ستاره‌های جدید» در سازمان باشند، توقع دنباله‌روی نیروها از ایلاغیه‌ها را دارند. مطالعات می‌گوید این نوع مدیریت، حکم مرگ کسب‌وکار را صادر می‌کند. استارت‌آپ‌ها چون از این تفکر ویرانگر در امان هستند، جای ابرشرکت‌ها را خواهند گرفت.

روزگاری سلسله مراتب، جواب بسیاری از شرکت‌ها یا ساختارهای اجتماعی برای حل مشکلات بود. روسا، مدیران و بزرگ‌ترها دانای کل تصور می‌شدند که بقیه به ناچار باید حول نیت‌ها و افکار ایشان زندگی می‌کردند. همه چیز در حلقه داخلی اتفاق می‌افتاد و افرادی که از حلقه مرکزی فاصله داشتند، خودشان را شایسته حتی اظهارنظر نمی‌دانستند. جهان مدرن بر علیه این ساختار شوریده است. اساسا اقتصاد مبتنی بر نوآوری با محافظه‌کاری و حفظ وضعیت موجود ناسازگاری ذاتی دارد. اینکه گروهی در شرکت و جامعه دانا و تصمیم‌گیر هستند و بقیه فقط به رتق و فتق امور جاری می‌پردازند، دورانش به سر رسیده است. شاید هنوز مدیرانی باشند که این سبک قدیمی را دوست داشته باشند و به قول خودشان حرف آخر را باید ایشان بزنند. دنیای امروز روز به روز بیشتر در مقابل سلسله مراتب می‌ایستد و ساختارها به‌جای طول، در عرض رشد می‌کنند. دنیای امروز حول حل مساله جلو می‌رود نه حول افراد. جواب مسائل و مشکلات هر کجا باشد، فرد مربوطه با هر سطح از دانش و معلوماتی، نقش آفرینش شروع می‌شود و ستاره‌های جدید در گروه متولد می‌شوند. این ستاره جدید شاید تازه‌وارد‌ترین عضو تیم باشد و از همه تجربه‌اش کمتر باشد. پارادایم‌های جدید ایجاب می‌کند که این فرد کم تجربه، مدیریت آزمایش را حل پیشنهادی‌اش را بر عهده بگیرد و افراد با تجربه‌تر در مسیر فکری وی کار را جلو ببرند. در این توسعه عرضی یا افقی، مهارت‌ها و همدلی‌ها، اهمیت بسیار بیشتری نسبت به سلسله مراتب شرکت و دکتر و مهندس و جناب خطاب کردن همدیگر دارند.

یکی از دلایلی که شرکت‌های قدیمی روز به روز در تقابل با استارت‌آپ‌ها بیشتر در میدان رقابت جا می‌مانند همین مورد است. اکثرا چابکی را به‌عنوان صفت تیم‌ها و دپارتمان‌شان اعلام می‌کنند، اما این چابکی را در اختصاص کارهای متعدد به نیروهای کاری کارشناسی می‌بینند و در ساختار لایه‌لایه‌شان جایی برای نقش‌آفرینی این گروه در نظر نگرفته‌اند. مدیر این مجموعه‌ها همیشه معترض هستند که چرا هیچ‌کس مسوولیت‌پذیر نیست و چرا در هر کاری باید خود وارد شوند تا به سرانجام برسد. این دور باطل، به شرایطی می‌انجامد که شرکت در داخل فرآیندهای خود غرق می‌شود و زمانی متوجه در جا زدن خواهد شد که تیم‌های واقعا چابک و یکدست، سهم بازارشان را در اختیار گرفته‌اند.

اگر برای مدیران نقشی نمادین در نظر بگیریم، در طول زمان این نقش از ریل گذار به قطب‌نما تغییر کرده است. درحالی‌که همین نقش قطب‌نما را نیز از هم افزایی با همکاران و تجمیع دیدگاه‌ها و ایده‌های آنها باید انجام دهد. این نقش متفاوت از مدیر ریل گذار است که هیچ انحرافی را بر نمی‌تابد و با تفکر لکوموتیو محور خود، مجموعه را مانند یک ماشین می‌بیند که برای موفقیت فقط باید به نقطه پایان برسد. در این تفکر توقف، اصلاح و تغییر کمترین نقش را دارد. در طول مسیر و هر نقطه‌ای، متعدد فرصت‌هایی برای رشد و نوآوری شرکت وجود دارد، که مدیر هر اندازه هم که متخصص باشد، نمی‌تواند تمام آنها را ببیند و در نتیجه القای اشتباه مدیر از هدف بیشتر نمایان می‌شود.

اگر مدیر هستید، سدهای بین افراد را بشکنید و انسان‌های اطراف‌تان را ورای عنوانی ببینید که ساخته دست خودتان است. شما با تجمیع افراد فرمان بُردار و شبیه به خودتان، حکم مرگ کسب‌وکارتان را امضا می‌کنید و دانسته یا ندانسته بلاهت و اطاعت بی‌چون و چرا را در سازمان‌تان تعریف و نهادینه می‌کنید. همین اقدامات، فرهنگی را ایجاد می‌کند که کسی به سازمان احساس تعلق نمی‌کند و کسی آینده خودش را با آینده سازمان گره نمی‌زند. شناخت افراد و ارزش‌گذاری ایده‌ها و افکارشان مهم است و در دنیایی که با مفاهیم نوآوری باز درحال ترکیب شدن است، محدود کردن و نگاه طبقاتی یا سلسله مراتبی به مجموعه شرکت معنی نخواهد داشت. مدیران توسعه نگر نه تنها در داخل شرکت، که سعی می‌کنند همکاری‌هایی از خارج مجموعه خود برای حل کردن چالش‌ها جذب کنند. کاملا واضح است که جذب این مشارکت‌ها و همفکری‌ها در صورتی اتفاق می‌افتد که شرکت برای کارکنان خود اهمیت قائل شود و به سلسله مراتبی را در زونکن‌های خود بایگانی کند.

اگر به‌عنوان مدیر میانی یا ارشد فعالیت می‌کنید، بقای سازمان در گرو دیدگاه شما به روندهای شرکت است. به‌عنوان یک گلوگاه شما لازم است روابط بالا دستی و پایین دستی را شکل بدهید و منتظر تاکید مدیریت مجموعه نباشید. فرهنگ سازمان بر شانه‌های مدیران میانی استوار است، چرا که قدرت و اعتبار کافی برای پیشبرد و حتی طراحی آن دارند. اتفاقا سلسله مراتب برای مدیران میانی تا حدودی شیرین است، چرا که جزیره امنی برایشان ایجاد می‌کند و می‌توانند استرس بالادست را در زیر دست خود تخلیه و توزیع کنند. این رویکرد هم موقتی است، چراکه به جای تیمی قوی، گروهی را می‌سازد که بدون تعلق و همدلی صرفا با یکدیگر کار می‌کنند.

اگر کارمند و کارشناس هستید، به احترام خودتان، افکارتان و زمان‌تان که همگی ارزشمند است، به جای تسلیم شدن، به فکر شکستن آن ساختار باشید. بسیاری از شرکت‌ها در اکثر مواقع فرآیندهایی ایجاد کرده‌اند که فکر شده نیستند و در جواب شرایط فورس ماژور تعریف شده‌اند. عملا مفاهیمی به فرهنگ تبدیل شده‌اند که سازمان مدافع آنها نیست، در نتیجه شکست آنها هم برعکس تصورات هزینه زیادی در پی ندارد و شاید اتفاقا مورد استقبال نیز قرار گیرد. درحالی‌که حسرت اظهارنظر نکردن و از مواضع منطقی خود دفاع نکردن، شاید مدت‌ها در ذهن بماند.

سلسله مراتب متعلق به دنیای باستان است (با سرعت تغییرات در دنیای امروز، ۱۰ سال قبل هم دوران باستان محسوب می‌شود!). اگر چه احتمال دارد در کوتاه‌مدت تاثیرات مثبتی در رشد شرکت داشته باشد. اما آن‌قدر نارسا است که در ادامه چیزی برای گفتن ندارد. سلسله مراتب اجازه نمی‌دهد افراد یکدیگر را انسان و برابر ببینند و نظام فکری و ارزش یکدیگر را درک کنند. سلسله مراتب مانع می‌شود که افراد با همدیگر حرف بزنند و ناخودآگاه به آنها القا می‌کند که همه چیز را نباید گفت و اگر هم گفته شد انتظار شنیدن حرف‌ها را نباید داشت. همین تفکر است که خسته شدن را درک نمی‌کند و اصرار دارد که مشکلات فرد به محیط کارش ارتباط ندارد. در واقع جلو بردن فعالیت‌ها با این طرز فکر، بیشتر ناشی از ساده‌لوحی است. ساده‌لوحی که خود شاید ناشی از تنیدن تارهای محکم همه چیز دلی به دور خود است. اینکه این تارهای به هم تنیده تا چه اندازه فعالیت‌های سازمان را فریز کند، حتما در دایره تدبیر و عمل آن سازمان و افرادش است.

نویسنده: سیدارشد حسینی

بریده جراید

شفاخانه‌ای شبانه‌روزی برای رنج‌های آدمی

ایران - لابد میان جان انسان و مقوله رنج، نسبتی روشن وجود دارد که همه سنت‌های حکمی و دینی و عرفانی و فلسفی در رمزگشایی از رازهای این نسبت کوشیده‌اند. رنج، اندوه، درد و ملال از جمله مفاهیمی هستند که چه بسا عمری همسنگ عمر آدمیزاد داشته باشند. تصور اینکه زمانی وجود داشته که انسان باشد اما رنج و اندوه و ملال نباشد تصوری به غایت بی‌بنیاد و خیالبافی است. به این اعتبار، رنج همزاد بشر است؛ دلغی که از لحظه خطیر پیدایش بر پهلویش نهاده شده است تا همه بدانند این برمی‌زیند به گله آدمیزاد متعلق است. به همان میزان که نفس رنج و ملال و اندوه در تاریخ بشریت دراز دارد اندیشیدن به آنها هم سابقه دارد و لذا به یک اعتبار می‌توان گفت تاریخ رنج، تاریخ بشریت است و تاریخ بشریت، تاریخ رنج حکیمان و فیلسوفان و هنرمندان و مصلحان و عارفان و پیامبران همواره به رنج، ماهیت و سرشتش و راه خلاص از آن با همزیستی با آن اندیشیده‌اند.

مولانا جلال‌الدین بلخی به‌عنوان حکیم و عارفی انسان شناس در آثارش بارها و بارها به مقوله رنج‌های بشری می‌پردازد و ابعاد و اضلاعش را می‌کاود. برای او این مفهوم در تعریف و حیات انسانی جایگاه کانونی دارد و لذا به طور مستمر به تبیین و توضیح آن می‌پردازد و انواع و شقوق آن را به بررسی می‌گیرد و نسبتش با کمال و تعالی آدمی را می‌سنجد. «مولانا و حکایت رنج انسان» که به قلم دکتر ناصر مهدوی تألیف شده و به همت انتشارات دوستان به بازار فرهنگ درآمده است می‌کوشد روایت حکیم بلخی را از رنج بازگو کند. مؤلف دانشور در کتاب ۴۰۰ صفحه‌ای خودبه دنبال «تأمل و تحقیق درباره علل ظهور و بروز رنج در زندگی انسان و انواع گوناگون درد و رنج از نگاه مولانا» (ص ۱۵) است. او کتاب را پس از یک مقدمه و سرآغاز، در چهار فصل مشبع سامان داده است. در فصل اول باعنوان «هرشت درختان زندگی انسان» کمابیش به مفهوم شناسی رنج از نگاه مولانا می‌پردازد و حکایت‌هایی از مثنوی را در این فقره می‌آورد.

فصل دوم با عنوان «رنج دلبستگی و درد ولبستگی» به ریشه‌یابی و احصای اقسام رنج می‌پردازد. سومین فصل را به بررسی عوامل و زمینه‌های اجتماعی بروز رنج اختصاص می‌دهد و در فصل چهارم با عنوان «رنج دقایی و فرزنگی» از گونه‌ای رنج متعالی سخن می‌گوید که شکوفنده و گشاینده است. هیچ کتابی در هیچ ساحتی خالی از خلل و عاری از عیب نیست. «مولانا و حکایت رنج انسان» هم مشمول همین حکم است. چه بسا لازم باشد مؤلف و ناشر در ویرایشی دیگر، دست‌کم اغلاطی را که خصوصاً در ضبط اشعارپیش آمده ببیرایند. اما با وجود این لغزش‌ها کتاب حاضر، چشم خواننده را به روی رنج، این همزاد دیرسال آدمیزاد، بازتر می‌کند و آدرسی -سراست از شفاخانه مولانا عرضه می‌دارد.

مولانا و حکایت رنج انسان
ناصرمهدوی
انتشارات دوستان/ ۱۳۹۹/ چاپ دوم

داستان: محبوب یگانه

اعتماد- داستان موجودی زنده است. نفس می‌کشد، همه جا با توست و با تو، زندگی می‌کند و از حادثه‌هایی که در زندگی تو اتفاق می‌افتد، تغذیه می‌کند و بلور می‌شود و به دنیا می‌آید و چرافی در تو روشن می‌کند تا همه چیز را ببینی و به میل و اختیار خودت انتخاب‌شان کنی. بنده و اسیر نباشی. حقیری و کوچکی تو را پس می‌زند، بزرگ می‌کند. اگر به او بی‌اعتنایی کنی و رهایش کنی از تو می‌رنجد و با تو قهر می‌کند. اگر این جنایی به او را ازبین ببرد، نزار و بیمار می‌شود و ستونی با عقیمی ذهن به سراغت می‌آید. اگر ادامه یابد می‌میرد و مرحله دردناک، همین مرحله است، چه بسیاری از نویسنده‌ها که تحمل آن را ندارند، یا خود را می‌کشند، یا به طریقی خود را از بین می‌برند. داستان مثل محبوبی است که همیشه از تو می‌خواهد به او فکر کنی و به او توجه داشته باشی، هو نمی‌خواهد و محبوب دیگری را رقیب خود نمی‌پذیرد و تحمل نمی‌کند و آنها را پس می‌زند.

اگر به داستان بی‌مهر شوی، با تو نامهربان می‌شود و نوشتن را برایت دشوار می‌کند. در جلد دوستان و آشنایانت می‌رود و از تو لقدام می‌گیرد، به تو نگاه می‌کنند و پوزخند می‌زنند. انگار از اینکه به داستان بی‌توجه شدی، خیلی خوشحالند. لبه‌هایشان به تمسخر و تحقیر باز می‌شود. «دیگر نمی‌نویسی، خشکید. هان؟» نویسنده‌ای که هنرمندانه خود را در یای مصالح غیرهنری قربانی کند، زندگی‌اش معنای خود را از دست می‌دهد، در واقع، توانایی است که هر انسان برای فکار کردن روح هنرمندانه خود خواهد پرداخت. ماریو بارگاس یوسا می‌گوید: «معتقدم تن‌ها آن کسانی به وادی ادبیات راه می‌یابند که همچون فردی که به وادی مذهب، گام نهاده، همه وقت، توان و همت خود را گرد آورد و به طور کامل وقف این حرفه کند تا به نویسنده تمام عیاری بدل شود و اثری را تالیف کند که از وجودش بر آمده است.» این نویسنده در جای دیگری می‌گوید «درست است. البته این مساله برای هر نویسنده‌ای ممکن است متفاوت یا دیگری باشد. من این را هم گفتم که نویسنده ماندن هم دشوار است. باید سر سخت باشی. باید بگویم برای نویسنده واقعی، نوشتن به راستی یک شیوه زندگی است. من هر چیز که دور و برم می‌بینم و می‌شنوم برای نوشتن است. به همین دلیل، هر جا باشم و هر کاری داشته باشم، هر روز به سراغ نوشتن‌هایم می‌روم. چیزهای دیگر، علایقی دیگر هم وجود دارد، اما آنها عشق و علاقه اصلی من نیستند. مداخله من در سیاست صادقانه بود. اما گذرا بود. حتا وقتی نامزد ریاست‌جمهوری شدم، عشق و علاقه اصلی من نبود. هیچ‌وقت به فکر رها کردن ادبیات نیفتادم، هیچ‌وقت بلور نکردم که چیزی مهم‌تر از ادبیات وجود دارد.»

جمال میرصادقی

از تمام خوانندگان پیام آشنا می خواهیم، یکی از مهم ترین مشکلاتی که در محله ی زندگی خود با آن دست به گریبان هستید برایمان پیامک کنید تا در ستون «پیامک های وارده» با نام تان-در صورت تمایل-منتشر شود.

SMS
۳۰۰۰۴۸۰۲۶۰۰۲۰